



اشاره

در باب ادله بر وظائف تعلیمی و تربیتی خانواده آیات و روایات هست و بعد سیره، چه سیره معصوم و چه سیره عقلا ذاتاً بیش از اباحه نمی‌رساند.

این فرمول سیره است که امری در میان عقلا بما هم عقلا رواج داشته و در مرعی و منظر شارع بوده و شارع و معصوم بر آن آگاه بوده و تقیه و مشکلی نبوده که نتواند منع کند و منع نکرده است پس عدم الردع فیما من شأنه الردع است. با این چهار مقدمه عدم الردع حاکی از امضاء هست چون ما برای پذیرش سیره امضاء و قبول شارع می‌خواهیم؛ اینکه می‌گوییم برای چیزی سکوت کرده کافی نیست.

ادله بحث تأدیب

سنت

سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر، تقریر سه نوع است؛

- تقریر قولی؛
- تقریر عملی؛
- تقریری که با سکوت پیدا می‌شود؛

تقریر سکوتی باید با قرائنی همراه بشود که تقریر بشود یعنی در جایی که جلوی چشم او بوده و وظیفه او بوده که اشکالش را بگوید و می‌توانست بگوید و نگفته است پس سکوتش حاکی از رضا است؛ بنابراین سکوت بما هو هو یا عدم الردع بما هو هو برای امضاء و برای اینکه ما چیزی را به شارع نسبت بدهیم، کافی نیست. باید عدم الردع و سکوت به تقریر و امضاء تبدیل بشود. سکوت و عدم منع زمانی می‌تواند حاکی از رضا باشد که این امر در مرعی و منظر او باشد و وظیفه او باشد که موضع خودش را در برابر آن نشان بدهد و مانعی نداشته باشد. -چون بحث کلی اصولی است کمی توضیح بدهم- سنت، قول فعل و تقریر.



اقسام تقریر

تقریر دو قسم است:

گاهی با دال وجوبی است یعنی در قول یا فعل خودش می‌گوید قبول دارم یا با گفتن یا نوشتن یا عمل کردن، می‌گوید من این خبر واحد را که عمل می‌کنم قبول دارم یا اینکه خودش عمل می‌کند.

یک نوع تقریر هم سکوت در برابر آن عمل است.

در سیره عقلا هم که امر رایج بین عقلا است نیاز به امضاء شارع هست که گاهی با صراحت و دال وجوبی است گاهی به سکوت و عدم المنع است که اخص از آن است. چیز کلی همان تقریر است یعنی شارع عملی را تقریر می‌کند که گاهی فردی است گاهی یک سیره متعارف عقلائی است.

کل بحث در اینجا قرار می‌گیرد که ما می‌خواهیم چیزی را انتصاب به شارع بدهیم. آنچه برای ما حجت است این است که چیزی را در مقام عمل از شارع بگیریم چون خواست مولا و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول مبنای اصلی ما است اگر می‌خواهیم اطاعت بکنیم باید زندگی خود را با آن تطبیق بدهیم، موضع او را از کجا بفهمیم؟

موضوع او یا در کتاب است یا در سنت است یا عقل است. در سنت یعنی آنچه می‌خواهیم به معصوم نسبت بدهیم در کتاب به خداست و سنت به معصوم است و مقصود شارع در اینجا معصوم است که به اطیعوا الله برمی‌گردد این مصداق اطیعوا الرسول و شارع و معصوم برای اینکه ما چیزی را به او نسبت بدهیم یا با قول اوست که حدیث می‌شود یا با فعل اوست که سیره معصوم می‌شود یا با تقریر اوست و در تقریر کار دیگری یا سخن یا عمل دیگری است که او آن را امضاء بکند.

پس وقتی شما می‌خواهید دین و شرع را در زندگی اطاعت بکنید باید کار شما منطبق با آن باشد و حکم منتسب به او بشود این نسبت دادن یا از طریق کتاب است یا عقل است که به خود خدا مستقیم مرتبط می‌شود یا از طریق انتصاب به معصوم است که نهایتاً به خدا منتهی می‌شود که این سنت می‌شود؛

پس دو قسم می‌شود که یک قسم در کتاب می‌آید و یک قسم در سنت می‌آید که یکی از بحث‌های مبانی اجتهاد می‌شود؛ با این تفاوت که آنجا مستقیم به خود خداست و اینجا با واسطه به معصوم نسبت داده می‌شود.



قسم دوم هم سه قسم است یا خودش سخنی گفته یا کاری انجام داده یا امضاء کرده است. این امضاء یا به عمل و اقدام فردی و گروهی خاصی تعلق می‌گیرد که یک عده جلوی حضرت چیزی گفته‌اند فردی یک کاری کرده است یا اینکه تعلق به امر خیلی رایج و متداول عقلایی می‌گیرد که به آن سیره عقلا می‌گویند

تقسیم چهارم که به هر دو می‌خورد این است که در هر دوی این‌ها تقریر می‌خواهیم سکوت کافی نیست شاید نمی‌خواست و چیزی نگفته است؛ عدم ردع و عدم المنع کافی نیست و لذا با دقت فرموده‌اند تقریر می‌خواهد.

عدم المنع و سکوت بما هو هو در تقسیم قول و فعل قرار نمی‌گیرد در آن تقسیم قول و فعل و تقریر نه سکوت، این تقریر که در واقع امضاء و یک موضوع وجودی و ایجابی است نه سکوت که سلبی است.

همان‌طور که هر دو ایجابی است این هم باید ایجابی باشد نه عدمی و سکوتی، این تقریر دو قسم می‌شود یا دال وجوبی است که سریع فرموده کار او درست است یا عین کار او را امام انجام داده که خود امام انجام بدهد دال فعلی که باشد در آنجا می‌آید در حقیقت دال وجوبی که باشد به نحوی قول یا فعل می‌شود؛ منتهی گاهی مستقیم گفته این کار تو درست است یا کار او را خودش هم انجام می‌دهد؛ که در واقع این دال وجوبی قول یا فعل است که به آنجا برمی‌گردد یا سکوت در برابر عمل فرد یا گروه است و یا در برابر سیره رایج عقلایی است.

این سکوت یا عدم المنع بما هو هو کافی نیست بلکه باید از مراحل بگذرد تا عدم المنع عدم ملکه و فی ما من شأنه المنع بشود و با مقدمات دیگر پیام وجوبی و پیام ایجابی داشته باشد این خیلی امر عقلانی است. خیلی وقت‌ها نگفتن و نکردن ما پیام وجوبی دارد که می‌تواند سکوت و عدم المنع بشود.

سکوت بی پیام و سکوت با پیام، سکوت با پیام دو قسم است گاهی پیام سلبی است گاهی ایجابی و تقریری است؛ گاهی آدم حرف نمی‌زند و به این معنا است که از این حرف خیلی بدش آمده است.

با قرائتی سکوت معصوم یا یک انسانی در برابر یک عمل فردی یا گروهی یا سیره عقلانی عام یا با قول و فعل تأیید می‌کند که همان سیره و حدیث می‌شود و یا سکوت می‌کند این سکوت گاهی بی پیام است یعنی معلوم نشد که این را قبول دارد یا قبول ندارد؛

در اشکال و جواب‌های استاد و شاگرد هم گاهی این‌طور می‌شود. در قصه عاشورا مواردی داریم که اختلاف است مثلاً محمد بن حنفیه معلوم نیست که می‌خواست بیاید یا نه بعضی قرائتی پیدا می‌کنند و می‌گویند حضرت می‌خواست بیایند و این‌ها نیامدند گاهی می‌گویند نه این‌ها ماندند برای اینکه بمانند. گاهی از مجموعه شرایط نمی‌شود پیامی از سکوت مقابل این عمل گرفت که در تاریخ و سیره ائمه این را کم نداریم که واقعاً بی پیام بوده یا



اینکه علائم متعارض می‌آید و نمی‌شود فهمید چه شد. در همین دوره خودمان نسبت به انقلاب و امام موارد زیادی داشتیم مثلاً امام تا مدت‌ها معلوم نبود در مقابل بحث شریعتی چه می‌خواست بگوید یک نوع سکوتی بود که آدم نمی‌توانست بفهمد که ایشان ملاحظه روشنفکرها را می‌کند یا ملاحظه قدیمی‌ها را می‌کند، ردع می‌کند یا اثبات می‌کند. در تاریخ آمده یکی از آقایانی که در نجف مرحوم شد بحث اجتهادش مطرح شد و آقای خوبی نوشتند که مجتهد نیست آن وقت امام سکوت کردند این سکوت، سکوت بی پیام است و ابهام دارد در تاریخ ائمه هم زیاد داریم که از همان بحث مبانی اجتهاد می‌شود آنجا باید به آن توجه بکنم.

جمع بندی

انتصاب به شارع را به کتاب و سنت تقسیم کردیم و سنت را به سه قسم و تقریر را دو قسمش کردیم و تقریر کارهای فردی و شخصی یا عقلایی و تقریر هم گاهی با دال وجوبی است گاهی سکوت است و سکوت بی پیام و با پیام سلبی یا ایجابی با تقسیم طولی که دارد سه قسم است.

بی پیام دو قسم است یا ابهام دارد یا تعارض دارد ابهام هم گاهی ابهامی است که از اول می‌خواست مبهم باشد گاهی ابهام عارضی است گاهی آدم از اول کاری می‌کند که می‌خواهد مبهم باشد یعنی کاری می‌کنید که طرف گیج بشود که شما در برابر این چه موضعی دارید. در تاریخ ائمه هم با عمد پیام را مبهم و مجمل می‌کرده و نمی‌گذاشت معلوم بشود که موضع چه چیزی بوده و در گذر زمان تحولات تاریخی و تعارضات قرائن موجب شده که معلوم نشود موضع حضرت در مقابل این چیست. در انتخابات و این‌ها این خیلی مصداق پیدا می‌کند. گاهی با پیام سلبی است و یا پیام ایجابی است پیام سلبی داستانی دارد و پیام ایجابی این مقدمات را می‌خواهد.

شرایط تبدیل یک عمل سلبی و سکوت و عدم المنع و عدم الردع به یک کار پیام‌دار و پیام ایجابی داشتن:

- ۱- آن عمل در مرعی و منظر معصوم باشد یا به عبارت دیگر معصوم آگاه و مطلع بر این عمل باشد و در مرعی و منظر او باشد؛
- ۲- وظیفه معصوم به عنوان اولی اعلام موضوع باشد که علی القاعده معصوم در مقابل این‌ها به عنوان امرونهی وظیفه او اعلام موضوع یا در مقام اعلام موضوع باشد؛



- ۳- امکان منع و ردع وجود داشته باشد مثلاً جای تقیه نباشد چون اگر مانع باشد شاید قبول نداشته ولی به خاطر مانع چیزی نگفته است؛
- ۴- منع نکرده باشد یعنی سکوت کرده باشد.

اصل این است که از باب امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد این وظیفه را دارد ممکن است در موضوعات باشد و جای امر به معروف و نهی از منکر نباشد. این قاعده عقلانی قصه است و نظیر آن است که در اطلاق هم مقدمات حکمت آمده اطلاق هم عدم القید است در اصول یک بحث دقیقی شده که اطلاق عدم القید و طرح القید یا رفض القیود است معمولاً می‌گویند اطلاق رفض القیود نیست که با عنایت بگوید این قیده را کنار انداختم، اطلاق همان عدم القید است مقدمات حکمت که در اطلاق می‌گویند عین همین مقدمات است یعنی ابزار یدکی است که کار عدمی را وجوبی می‌کند.

مولا فرموده اعتق الرقبه ما می‌خواهیم بگوییم چه مؤمن چه کافر، چیزی نگفته از عدم الذکر القید می‌خواهیم بگوییم که مقصود او شمول بوده است. چطور می‌توانیم از این مرحله عبور بکنیم و بگوییم مقصودش اطلاق است اهرم کمکی عدم القید را مبدل به اطلاق کردن همان مقدمات حکمت است و لذا چه مقدمات حکمت چه بحث سیره عقلا که در باب سیره عقلا و تقریر معصوم که در اصول مطرح شده همه در زیر یک خیمه کلی است و آن خیمه کلی از این سؤال پیدا می‌شود که چگونه می‌شود از نگفتن و ساکت بودن و منع نکردن و کار عدمی حکم ایجابی در بیاوریم. یکی در مقدمات حکمت است یکی در تقریر است یکی هم سیره عقلا و امضاء هست و در سه جای اصول بحث شده که همه یک بنیاد دارد که یک امر عقلایی است گاهی سکوت‌های ما پیام ایجابی پیدا می‌کند. زمانی که کاری جلوی شخص واقع بشود و وظیفه او بوده که موضعی داشته باشد و مانعی در کار نبوده و این کار را نکرده عقلا می‌گویند پس قبول داشته.

این یک استدلال عقلایی است و صبح تا شب هم اجرا می‌شود منتهی به آن صراحت لفظ نیست که بگوید من این را قبول دارم. یک اطلاق مقامی با بیانات اضافی به این برمی‌گردد که آنجا لفظی هم ندارد ولی در مقام بوده است در واقع عدم الردع و تقریر و این‌ها نوعی اطلاقات مقامی است یعنی در جایی بوده که بنا بوده بگوید و نگفته است پس معلوم می‌شود که این را قبول دارد. این فرمول بحثی است که در مقدمات حکمت و سیره عقلا و در تقریر



معصوم که در جای جای اصول مطرح شده و روح کلی اش یک چیز است عبور از سکوت و عدم الردع و فعل عدمی به یک پیام و مدلول ایجابی است؛ و لذا این‌ها شبیه مقدمات حکمت است.

سؤال: آیا سیره قولی به معنای سنت است؟

جواب: سیره قولی معنای دیگری دارد و غیر از سنت است سیره قولی غیر از قول است و در بحث‌های تربیتی خیلی مهم است. سیره قولی ذیل سیره عملی قرار می‌گیرد. نمی‌گوید این‌طور، ولی می‌بینیم این‌طوری گفته است این‌طور آیات قرآن نازل شده و این‌طور حضرت موسی حرف زده این‌ها سیره قولی است که یک مقدار با بحث معانی و بیانی و بدیع ارتباط دارد، سیره است ولی سیره‌ای که از قولش استفاده کردیم یعنی قول را مثل عملی از بقیه اعمال گرفتیم می‌گوییم راز و رمزها دارد نه مدلول قول، بلکه اطوار القول است.

در واقع سیره تقسیم می‌شود به سیره عملی و سیره قولی، سیره قولی همان اطوار قول است یا قول دو نوع پیام دارد: یکی مدالیل است که مدلول التزامی و ظاهری و باطنی و مطابقی و تضمنی و یکی اطوار دارد، اطوار قول اینکه چه طور حرف زد او خودش نمی‌گوید من این می‌گویم ولی از اینکه این‌طور حرف زده می‌گوییم این‌طور حرف زدن خوب است، یعنی داد می‌زند یا آرام می‌گوید یا با شور حرف می‌زند یا بی تفاوت حرف می‌زند، این‌ها در قولش نیست حالات و اطوار قول است که سیره قولی می‌شود. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار